F1js1\_13981030-055\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۵۵: ۳۰ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث اینکه اگر مرد ادعای طلاق بکند آیا ادعایش پذیرفته می‌شود یا پذیرفته نمی‌شود را روی قواعد بحث می‌کردیم. باید دید که آیا روایتی در این زمینه هست یا نیست. دیدم که در رسالة میرزای قمی یک استدلال به یک روایت را مطرح می‌کند و در این مورد بحث می‌کند. این روایت، روایت سکونی هست. این یک مقدار بحث جدی دارد، در مورد این روایت باید بحث بکنیم. یک مقدار هم در مورد بحث‌های اصولی که مطرح می‌کردیم چه اصلی جاری می‌شود که آنها یک بحث‌هایی هست که بعد در موردش صحبت می‌کنیم.

این روایت در جامع الاحادیث، جلد ۲۷، صفحة ۳۷، رقم ۴۰۰۰۶. در مورد این روایت کلام میرزای قمی در رسائلش ملاحظه کنید مفصل بحث کرده، استدلالاتی که دیگران کردند هم استدلالی که ایشان پاسخ می‌دهد، فعلاً منهای فرمایشات میرزای قمی بحث را دنبال می‌کنم، به یک نحو دیگری بحث را می‌خواهم طرح کنم. بعداً اشارة اجمالی به کلام میرزا هم می‌کنم.

رقم ۵، از باب ۴ از ابواب الطلاق

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بُنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ علیهما السلام‏ فِي الرَّجُلِ يُقَالُ لَهُ أَ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ فَيَقُولُ نَعَمْ قَالَ قَالَ قَدْ طَلَّقَهَا حِينَئِذٍ

تقریب استدلال به این روایت این است که با توجه به اینکه ما در روایات دیگر داریم که طلاق باید به لفظ هی طالق باشد، انتِ طالق باشد، با لفظ طالقٌ باشد و به نحو انشائی صورت گرفته باشد، انشاء طلاق صورت گرفته باشد. این کلمة نعم که اینجا هست، این نعم حداکثر می‌گوید من طلاق دادم، دارد اخبار می‌دهد. اوّلاً نه به لفظ هی طالق هست، ثانیاً انشاء طلاق هم که نکرده. پس اینکه می‌گوید این روایت می‌فرماید قد طلّقها حینئذٍ یعنی حکم ظاهری طلاق از حالا جاری می‌شود. یعنی قول مرد سبب می‌شود که شارع حکم ظاهری به طلاق کرده باشد. همین حرفی که ما می‌زنیم، از مستدلین که بخواهند بگویند قول مرد محکَّم هست و مرد در ادعای طلاق مصدّق هست حرفشان این است می‌گویند اگر مرد بگوید من طلاق دادم شارع ظاهراً می‌گوید طلاق صورت گرفته.

ان قلت که این روایت می‌گوید قد طلّقها حینئذٍ، این کلمة حینئذٍ یعنی چی؟ دو تا جواب در مورد قد طلّقها حینئذٍ می‌شود داد چون طلّقها حینئذٍ معنایش این است کأنّ از همین الآن طلاق واقع شده در حالی که ممکن است اطلّقتک امرأتک خیلی قدیم طلاق داده باشد. دو جور می‌شود پاسخ داد. یکی اینکه این روایت را دو گونه می‌شود معنا کرد. یک معنا این است که قد طلّقها حینئذٍ یعنی الآن کاری کرده است که شارع حکم ظاهری به طلاق داده است. نه اینکه شارع از همین الآن احکام طلاق را بخواهد بار کند. بنابراین اگر فرض کنید چهار ماه قبل طلاق داده بود از الآن به بعد باید عدّه نگه دارد. نه، این اخبار مرد، این کلمة نعم که در جواب اطلّقتِ مرد گفته، این اِخبار سبب می‌شود که شارع حکم ظاهری به طلاق کند. این یک جور که در کلمات آقایان خیلی وقت‌ها این عبارت را اینجوری معنا کردند.

یک جور دیگر این است که طلّقها حینئذٍ را اینجور معنا کنیم، بگوییم شارع مقدّس از همین الآن حکم ظاهری به طلاق کرده. احکام طلاق را از همین الآن بار می‌کند. از همین الآن باید عدّه نگه دارد. البته آن را باید حمل کنیم، یک موقعی زمان طلاق مشخص است.

یک سری روایاتی داریم می‌گوید کسی که زنش را در غیبت طلاق داده، بیّنه‌ای قائم شده برای اینکه زن را شوهرش در غیبت طلاق داده. روایات متعدد هست، می‌گوید اگر بینه وقت تعیین کرده باشد که چه زمانی طلاق داده و از آن وقتی که بینه تعیین می‌کند ایام اقراء گذشته باشد یا سه ماه، عده سپری شده. ولی اگر وقت تعیین نکرده باشد من یوم یبلغها، اگر بیّنة مجمل باشد من یوم یبلغها است. روایت‌های زیادی داریم که می‌خوانم در موردش هم صحبت می‌کنیم. بگوییم که اینکه شخص اقرار می‌کند، اقرار به منزلة بینة مبهمه است، تعیین که نکرده. وقتی می‌گوییم اطلّقتَ امرأتک آن چیزی که اقرار کرده می‌گوید من زنم را طلاق دادم. اما کی طلاق دادی؟ چون تعیین نکرده اقرار مرد به منزلة بیّنة مبهمه است، بیّنة بی‌تاریخ است، و بیّنة بی‌تاریخ منشاء می‌شود که از همان زمانی که این بینه اقامه بشود عده نگه داشته باشد.

روایات در مورد طلاق غایب چند دسته است. تصور می‌کنم جمع روایات خیلی روشن است، همان جمعی که شیخ طوسی اشاره فرموده. شیخ طوسی اشاره می‌کند یک دسته روایات مطلقا گفته از روزی که طلاق داده است، یک دسته می‌گوید از من یوم یبلغه الخبر هست، یک دسته تفصیل داده می‌گوید اگر بینه روز تعیین کرده از همان یوم الطلاق است. اگر روز تعیین نکرده یوم الطلاق نیست. یک تفصیل واضحی است، تصور می‌کنم جمع بین روایات، جمع روشنی باشد.

باب ۹ از ابواب العدد، یک سری روایاتش را می‌خوانم:

عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي‏ الْغَائِبِ‏ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ إِنَّهَا تَعْتَدُّ مِنَ‏ الْيَوْمِ الَّذِي طَلَّقَهَا.

یوم الطلاق ملاک است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ وَ هُوَ غَائِبٌ فَلْيُشْهِدْ عَلَى‏ ذَلِكَ‏ فَإِذَا مَضَى ثَلَاثَةُ أَقْرَاءٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَقَدِ انْقَضَتْ‏ عِدَّتُهَا.

اینجا از مرحوم شیخ نقل کرده: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: وَ هَذَا الْحُكْمُ إِنَّمَا يَجُوزُ لَهَا إِذَا قَامَ لَهَا الْبَيِّنَةُ عَلَى أَنَّهُ طَلَّقَهَا فِي يَوْمٍ بِعَيْنِهِ فَإِنْ لَمْ تَقُمِ الْبَيِّنَةُ عَلَى الْيَوْمِ الَّذِي طَلَّقَهَا فِيهِ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا

دو دسته روایات هست، یک دسته فِي‏ الْغَائِبِ‏ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ إِنَّهَا تَعْتَدُّ مِنَ‏ الْيَوْمِ الَّذِي طَلَّقَهَا.

یک دسته روایت ابی بصیر هست أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُطَلَّقَةِ يُطَلِّقُهَا زَوْجُهَا وَ لَا تَعْلَمُ إِلَّا بَعْدَ سَنَةٍ فَقَالَ‏ إِنْ‏ جَاءَ شَاهِدَا عَدْلٍ‏ فَلَا تَعْتَدَّ وَ إِلَّا فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا

اگر شاهد عدل اقامه بشوند برای اینکه طلاق داده شده، این عده لازم نیست.

جایی که به وسیلة شاهد عدل نبوده: وَ إِلَّا فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا

یک روایت دیگری این را توضیح داده. روایت زراره هست و روایت‌های دیگر.

روایت حلبی، روایت ابی الصباح کناری، چند تا روایت. می‌گوید عن زراره قال سألتُ ابا عبدالله علیه السلام عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ هُوَ غَائِبٌ عَنْهَا مَتَى‏ تَعْتَدُّ قَالَ إِذَا قَامَتْ لَهَا بَيِّنَةٌ أَنَّهَا طُلِّقَتْ‏ فِي يَوْمٍ مَعْلُومٍ‏ وَ شَهْرٍ مَعْلُومٍ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمَ طُلِّقَتْ وَ إِنْ لَمْ تَحْفَظْ فِي أَيِّ يَوْمٍ وَ أَيِّ شَهْرٍ فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا

اینها تفصیل داده، یعنی تفصیل آن روایت‌ها را مقیّد است، هرکدام از اینها. این روایت مفصِّل هست شاهد جمع هست بر روایت‌های دیگر.

شاگرد: روایت اگر بینه نیامده باشد چطور اصل طلاق صادر شده که بگوید من یوم یبلغها؟

استاد: بینه نیست ولی یک نفر خبر داده من از این یک نفر یقین کردم. بینه نیست، بینه شاهد و عدل است. یک نفر خبر داده من مطلع شدم ولی روزش هم مشخص نیست. به آن جهتش کار ندارم آن یک بحث دیگر است. ولی نسبت به خود بینه، اگر به بینه نبود چه شکلی می‌شود آن را می‌خواهم بگویم، نسبت به خود بینه اگر با بینه ثابت شده باشد من یوم یبلغها است یا من یوم الطلاق هست، این را تفصیل داده اگر بینه روز تعیین کرده باشد من یوم الطلاق است، روز تعیین نکرده باشد من یوم یبلغها است. باید به آن ملتزم شد.

این روایت سکونی را هم بگوییم از این باب است. روایت سکونی طلّقها حینئذٍ یعنی از همین الآن چون روز تعیین نکرده. مراد صورتی است که روز تعیین کرده. روایت سکونی روز که تعیین نکرده أَ طَلَّقْتَ امْرَأَتَكَ فَيَقُولُ نَعَمْ، می‌گوید از همین الآن طلاق واقع می‌شود.

در مورد روایت سکونی یک بحث‌های جدی هست در اینکه مفادش چی هست. یک بحث سندی هست از قدیم بحث‌هایی در مورد سند روایت هست که سند این روایت ضعف هست. ضعف به اعتبار سکونی گاهی اوقات ضعف تعبیر می‌کنند، چون سکونی عامی هست، آن بحثش در جای خودش شده که عامی بودنش خیلی واضح نیست که عامی هست یا نیست، ولی علی ای تقدیر سکونی ثقه است. و این روایت موثقه است. بستگی دارد که ما روایت‌های موثقه را قبول بکنیم یا روایت‌های موثقه را قبول نکنیم یا تفصیل قائل بشویم. روایت موثقه است یا در حکم موثقه است.

منها بحث سکونی، در سند روایت بنان بن محمد هست. بنان بن محمد، عبدالله بن محمد بن عیسی است، برادر احمد بن محمد بن عیسی. توثیق صریح ندارد ولی از دو راه می‌شود توثیقش کرد. یکی اکثار روایت بزرگان، دقیقاً یادم نیست ولی امثال سعد بن عبدالله و محمد بن حسن صفار آن طبقه از این عبدالله بن محمد بن عیسی زیاد روایت دارند، دقیقاً کدام یک از اینها چقدر روایت دارد را خاطرم نیست.

یکی بحث اکثار روایت اجلا هست. یک بحث دیگر.

شاگرد:

استاد: کدام طبقه از اینها دارد دقیق یادم نیست. عبدالله بن محمد بن عیسی در آن طبقه، روایت بزرگان زیاد از او روایت دارند.

بحث دوم این هست که محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از بنان بن محمد روایت زیاد دارد و استثناء نشده از رجال نوادر الحکمه و رجال احمد بن محمد بن یحیی. ما عدم استثناء از رجال نوادر الحکمه را کافی می‌دانیم برای توثیق راوی.

البته به خصوص در جایی که خیلی زیاد روایت کرده باشد. جایی که کم روایت کرده باشد، آنها یک قدری محل تأمّل است. ممکن است ابن ولید و به تبع شیخ صدوق که رجال محمد بن احمد بن یحیی را بررسی کردند این روایت از دستشان رفته باشد، متوجه این روایت محمد بن احمد بن یحیی از این شخص نباشند. ولی بنان بن محمد، محمد بن احمد بن یحیی خیلی زیاد، ۳۰-۴۰ روایت از او دارد. روایت‌های زیادی از او دارد و نمی‌شود گفت که ابن ولید توجه نداشته به روایت محمد بن احمد بن یحیی از بنان بن محمد. بنابراین این روایت، اینکه گفتم در حکم موثقه است چون در مورد مذهب سکونی بحث‌های جدی هست و قرائنی بر صحت مذهبش هست ولی در مجموع برای ما صحت مذهبش ثابت نشده، با وجود قرائنی که هست اینکه در حکم موثقه تلقی می‌شود چون اثبات صحت مذهب وقتی نشد در حکم موثقه می‌شود. این بحث سندی.

شاگرد: پدر بنان هم توثیق ندارد

استاد: محمد بن عیسی توثیق دارد. عبارت‌هایی که در مورد محمد بن عیسی هست ازش وثاقت در می‌آید، پدر احمد بن محمد بن عیسی عبارت‌هایش کافی است.

شاگرد: از معاریف نیست.

استاد: می‌خواهید از باب قاعدة مشاهیر بگویید. ما قاعدة مشاهیر را که قبلاً بحث کردیم، به نظر ما خیلی نقش‌آفرین نیست. قاعدة مشاهیر همیشه در آن جاهایی که در کنارش یک قواعد دیگری هست آنجاها وثاقت راوی هست. ولی در غیر آنجاها قاعدة مشاهیر کارساز نیست. اجمال بحثش این است که ما خیلی به قاعدة مشاهیر تکیه نمی‌کنیم. مرحوم آقای تبریزی به قاعدة مشاهیر خیلی تکیه داشتند، بحثش در یک سال در ارث بود مفصل بحث کردیم. در جایی که اگر اکثار روایت اجلا نباشد، امثال این قرائنی که گفتیم نباشد بخواهیم صرفاً به قاعدة مشاهیر تمسک کنیم آنجاها نمی‌شود به قاعدة مشاهیر تمسک کرد. آن جاهایی هم که اینها باشد دیگر نیازی به قاعدة مشاهیر نداریم. قاعدة مفیدی نیست در اثبات وثاقت راویان.

شاگرد: دقیقاً مشاهیر به چه معناست؟

استاد: اینها می‌گویند اگر کسی مشهور باشد یعنی پرروایت باشد، اشتهار داشته باشد در کتب حدیثی و ضعفش نقل نشده باشد این دلیل بر وثاقتش است. تقریبش چی است، توضیحش چی است، آنها را مفصل قبلاً بحث کردیم. ولی عمدة قاعدة مشاهیر را ما سودمند نمی‌دانیم. قاعدة مشاهیر در جاهایی به درد می‌خورد که قرینة دیگر هم هست. آن جاهایی که اکثار روایت هست مشاهیر هم درست است آن مطلب، ولی در آن جاهایی هست که قواعد دیگر هم هست، نیازی به قاعدة مشاهیر ندارد. این روایت از جهت سندی بحثی در موردش نیست. اما از جهت مفاد. مفاد اوّلیة این روایت این هست که قد طلّقها حینئذٍ این است که همین الآن طلاق واقع می‌شود. این است که همین الآن طلاق واقع می‌شود نه اینکه آن تفسیری که در مورد این روایت شده آن فی نفسه خلاف ظاهر هست. حالا ببینیم آیا می‌توانیم به آن ملتزم بشویم، باید به آن ملتزم بشویم یا نباید ملتزم بشویم، در موردش صحبت می‌کنیم.

این روایت را شبیه یک مضمونی در نهایة شیخ طوسی یک فتوایی داده، این فتوا تقریباً ظاهراً برگرفته از همین روایت است. در نهایة صفحة ۵۱۱، می‌گوید: فإن قيل للرّجل: هل طلّقت فلانة؟ فقال: نعم، كان الطّلاق واقعا

در بحث صیغة طلاق هم آورده. کأنّ این را صیغة طلاق می‌داند. لازم نیست کأنّ صیغة طلاق، طالقٌ باشد.

ابن ادریس در سرائر، جلد ۲، صفحة ۶۷۶ اینجوری تعبیر دارد: فإن قيل للرجل: هل طلّقت فلانة؟ فقال: نعم، كان ذلك إقرارا منه بطلاق شرعي.

ایشان روایت را می‌خواهد اینجوری معنا کند که اقرار به طلاق شرعی بگیریم، آن معنای دومی که بعضی‌ها تفصیل کردند. خیلی مورد بحث هست در کلمات آقایان، حالا من یک سری آدرس‌های کلمات قدما را بدهم، مراجعه کنید، بحث‌هایی که در مورد روایت هست که مفادش چی هست.

شاگرد:

استاد: خیلی مهم نیست اسمش را انشاء بگذاریم یا نگذاریم. انشاء الطلاق به آن معنا نیست. انشاء الطلاق هر چی می‌خواهد باشد.

در نکت النهایة، جلد ۲، صفحة ۴۲۸ در مورد عبارت نهایه بحث می‌کند، سکونی آورده و در موردش صحبت می‌کند. این مطالبی که علامة حلّی در مختلف آورده که بعداً آدرسش را می‌دهم، اینها همه از نکت النهایة گرفته شده. عبارت‌هایش پیداست. مختلف الشیعة، جلد ۷، صفحة ۳۴۳. ایضاح الفوائد، جلد ۳، صفحة ۳۰۷، القواعد و الفوائد شهید اوّل، جلد ۱، صفحة ۱۶۴. آنجا می‌گوید این روایت دو جور معنا شده، بعضی‌ها حکم واقعی گرفتند، بعضی‌ها حکم ظاهری گرفتند. نضد القواعد الفقهیة که ترتیب قواعد و فوائد هست، صفحة ۱۳۹ هم بحثش هست. التنقیح الرائع، جلد ۳، صفحة ۳۰۷. المهذب البارع، جلد ۳، صفحة ۴۵۰. مسالک الافهام، جلد ۹، صفحة ۶۶ و ۸۸. همچنین در نهایة المرام، جلد ۲، صفحة ۳۰.

در عبارت‌های بعدی‌ها هم بحث این هست. من جمله رسائل میرزای قمی، جلد ۱، صفحة ۴۳۸ در مورد این روایت مفصل صحبت کرده که رفقا ببینند، کلاس راهنما در موردش صحبت می‌کنیم.

عبارتی در شرایع هست. در شرایع عبارتی فرصت نکردم یک مقداری مراجعه کنم در شروح شرایع. عبارتش را می‌خوانم یک غلطی این وسط دارد. در شرایع این هست: لو قال طلقت فلانة فقال نعم قال الشيخ لا يقع. فکر می‌کنم فقال نعم زیادی است. عبارت شرایع این است: لو قال طلقت فلانة قال الشيخ لا يقع. می‌گوید اگر شخصی بگوید که من زنم را طلاق دادم این برای وقوع طلاق کافی نیست. مرحوم محقق اشکال می‌کند شما اگر هل طلقتَ فلاناً قال نعم آنجا گفتید واقع می‌شود، چطور می‌شود همینجور بگویید طلقتَ فلانة تصریح بکند. آنجا می‌گویید واقع نمی‌شود؟ در جواب سؤال با کلمة نعم اگر بگوید به وقوعش حکم کردید. چطور شد، این نعم چه خصوصیتی دارد که اگر با تعبیر نعم باشد واقع می‌شود. نعم هم به اعتبار اینکه نعم جای طلقتُ فلانة است، جای اخبار است. این چه وجهی دارد که آنجا را حکم کردید به عدم وقوع.

قال طلقت فلانة قال الشيخ لا يقع و فيه إشكال ينشأ من وقوعه عند سؤاله هل طلقت امرأتك فيقول نعم. می‌گوید شما وقتی سؤال می‌کند در جوابش می‌گوید نعم قبول کردید که خود محقق هم بعداً همین را پذیرفته در صفحة ۹ شرایع هم هست. و لو قيل: هل طلّقت فلانة؟ فقال: نعم، وقع الطلاق.

در مختصر نافع هم هست و یقع لو قال هل طلقتَ فلانة فقال نعم.

به نظرم در بعضی از شروع نگاه می‌کردم، شروح شرایع فقال نعم را در کروشه گذاشته بود، کأنّ در نسخة خطی شرایع که بوده فقال نعم نبوده و نباید باشد، مطلبی که محقق. یک مقداری عبارت محقق را می‌خواندم، نمی‌فهمیدم چرا این مطلب. اوّلاً چرا تکرار شده، اوّل خیال می‌کردم لو قال طلقتَ فلانة استفهامی است، فقال نعم یعنی اگر کس دیگر از او سؤال کند، یک قدری گیج شده بودم. در یک جا دیدم فقال نعم را در کروشه گذاشته از آنجا متوجه شدم این قال نعم زائد است. در یکی از این شرح‌ها.

شاگرد:

استاد: در مسالک است، متنی که دارد.

شاگرد: غایة المرام در کروشه است.

استاد: بله، غایة المرام در کروشه بود. این قال نعم زیادی است. بحث ایشان این است که اگر صریحاً بگوید طلقت فلانة، شیخ گفته که لا یقع. برای چی لا یقع. شما که در جواب سؤال با نعم می‌گویید واقع می‌شود. در ارشاد هم حکم به وقوع کرده، جلد ۲، صفحة ۴۳. در تلخیص المرام، صفحة ۲۲۰ هم حکم به وقوع کرده، البته علی رأیِ دارد که دیروز عرض کردم علی رأیٍ یعنی علی رأیی. البته در تحریر حکم به وقوع کرده ولی بعد گفته و عندی فیه نظر. شاید عندی فیه نظر همان اشاره به علی رأیٍ باشد. مطلب همین هست، ولی اینجور نیست که خیلی صاف باشد. مطلب یک مقداری، گیر دارد ولی علی اشکالٍ. علی اشکالٍ خیلی وقت‌ها فتوا هست، ولی فتوای گیردار است، فتوا می‌دهد ولی فتوای صریح نیست. یک عده‌ای از فقها در مورد این روایت حکم کردند که واقعاً واقع می‌شود نه اینکه حکم ظاهری به وقوع می‌شود. اوّلاً دلیل قاطع نداریم که حتماً باید با صیغة طالقٌ باشد. این روایت می‌گوید به این صیغه هم واقع می‌شود. به آن ملتزم می‌شویم، تخصیص می‌خورد. در بعضی از کلمات فقها هم به این شکل گفتند. گفتند یا باید طالقٌ باشد یا در جواب هل طلقتَ فلاناً قال نعم این را گفتند واقع می‌شود. فوقش این است عبارتی که مرحوم محقق حلی هم اشاره می‌کند طلقتُ هم اگر بگوید اِخبار از طلاق هم بدهد خود آن اخبار از طلاق هم کافی بدانیم. چه دلیلی داریم که حتماً باید صیغة طلاق به صیغة انشاء باشد. اخبار از طلاق هم بگوییم کافی است. مانعی ندارد بگوییم شارع مقدس حکم به کفایتش بکند.

و روایت‌های متعددی بر این مطلب داریم. روایت‌های متعددش را یادداشت کردم. اینها به روایت سکونی استناد کردند. در حالی که مشابه این روایت فراوان است. روایت‌های متعدد هست، روایت‌هایش را برایتان بخوانم. بعضی‌هایشان از جهت سندی گیر دارد، بعضی‌هایشان گیر هم ندارد. متعدد که گفتم دو تاست، با سکونی سه تا می‌شود.

عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ: إِيَّاكُمْ‏ وَ ذَوَاتِ‏ الْأَزْوَاجِ‏ الْمُطَلَّقَاتِ‏ عَلَى غَيْرِ السُّنَّةِ

کسانی را که طلاق شرعی نمی‌دهند، از اینها پرهیز کنید. سنی‌ها خیلی وقت‌ها طلاق‌هایی که می‌دادند طلاق شرعی نبوده. رعایت شرایط را نمی‌کردند. در روایت این است که این طلاق‌های علی غیر سنّة. طلاق علی غیر سنّة یعنی در طهر غیر مواقعه انجام نشده باشد. خیلی از سنی‌ها می‌گویند طلاق حائض حرام هست ولی واقع می‌شود. یا شهود را که تقریباً هیچکدام شرط نمی‌دانند. همه غیر سنّة است. طلاقی که رعایت شرایطش نشده باشد این طلاق باطل است و زن ذوات الازواج است. یک کسی می‌گوید یک زنی هست آن را طلاقش دادند می‌خواهم بروم بگیرم، چی کارش کنم؟ حضرت یک راه‌حلی نشان می‌دهند که با این راه‌حل مشکل این چیز برطرف بشود.

قَالَ قُلْتُ فَرَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ مِنْ هَؤُلَاءِ. یکی از سنی‌ها زنش را طلاق داده، زنش را که طلاق می‌دهد رعایت شرایط نمی‌کند.

وَ لِي بِهَا حَاجَةٌ فَقَالَ فَتَلْقَاهُ بَعْدَ مَا طَلَّقَهَا وَ انْقَضَتْ عِدَّةُ صَاحِبِهَا. برو سراغ شوهر بعد از اینکه زن عده‌اش تمام شد به او بگو که:

فَتَقُولُ أَ طَلَّقْتَ فُلَانَةَ فَإِذَا قَالَ نَعَمْ فَقَدْ صَارَتْ تَطْلِيقَةً عَلَى طُهْرٍ. وقتی عدة صاحبش سپری شد و در حالت طهر بود برو سراغش به او بگو که آیا تو طلاق دادی؟ اگر گفت نعم، خود همین طلاق است

فَدَعْهَا مِنْ حِينَ طَلَّقَهَا تِلْكَ التَّطْلِيقَةَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا. طلاق قبلی که عده‌اش سپری شد آن هیچی. تلک التطلیقه یعنی همین تطلیقه‌ای که با کلمة نعم صورت گرفته از حالا عده بگیر. این تطلیقه خودش طلاق است. این صریح است در اینکه حکم ظاهری نیست حکم واقعی است، خود همین طلاق.

فَدَعْهَا مِنْ حِينَ طَلَّقَهَا تِلْكَ التَّطْلِيقَةَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا ثُمَّ تَزَوَّجْهَا فَقَدْ صَارَتْ تَطْلِيقَةً بَائِنَة.

در دورة عده طلاقش، طلاق رجعی بود. وقتی عده‌اش منقضی شد، طلاقش بائن می‌شود، با انقضای عدّه، طلاق رجعی می‌شود طلاق بائن، طلاق بائن شد تمام شد برو ازدواجش کن و مشکلی نیست. در نوادر اشعری، صفحة ۱۰۷. کافی، جلد ۵، صفحة ۴۲۳، رقم ۱.

عثمان بن عیسی عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام.

هر دوشان عین هم است. در روایتی که در کتاب نوادر اشعری، کتاب نوادر اشعری کتاب حسین بن سعید است بنابر تحقیق. حسین بن سعید از عثمان بن عیسی نقل کرده عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام.

در کافی هم از طریق دیگری عن عثمان بن عیسی عن بعض اصحابه نقل می‌شود.

صحت سند بستگی دارد که ما مبنای اصحاب اجماع را بپذیریم یا نپذیریم. عثمان بن عیسی از اصحاب اجماع است. بنابر اینکه عثمان بن عیسی از اصحاب اجماع بدانیم و اصحاب اجماع را هم کافی بدانیم، این روایت را می‌شود تصحیح کرد. ما عثمان بن عیسی را شاید مرحلة اوّلش مشکلی نداشته باشد. آن را بتوانیم از اصحاب اجماع بدانیم ولی اصحاب اجماع را برای اثبات صحت سند کافی نمی‌دانیم.

روایت دوم، روایتی هست که در کافی با اسناد خودش عن ابن ابی عمیر عن حفص بن بختری عن اسحاق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده، این روایت را می‌خوانم یک بحث‌های سندی هم دارد، ولی اصل روایت را می‌خوانم که یک مقداری از بحث‌ها با این روایت تا حدودی برطرف می‌شود.

فِي‏ رَجُلٍ‏ طَلَّقَ‏ امْرَأَتَهُ‏ ثَلَاثاً فَأَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا كَيْفَ‏ يَصْنَعُ‏ قَالَ يَدَعُهَا حَتَّى تَحِيضَ وَ تَطْهُرَ- ثُمَّ يَأْتِيهِ

می‌گذارد حیضش را ببیند و طاهر بشود. اوّلی که طهر می‌شود هنوز کاری نکرده سراغش می‌آید یا لااقل استصحاب عدم مواقعه دارد. سراغش می‌آید. پس شرایط طهر غیر مواقعه ولو باستصحاب موجود است.

وَ مَعَهُ رَجُلَانِ شَاهِدَانِ فَيَقُولُ أَ طَلَّقْتَ فُلَانَةَ فَإِذَا قَالَ نَعَمْ تَرَكَهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ خَطَبَهَا إِلَى نَفْسِهَا.

بینه را هم با خودش می‌آورد. کل شرایط موجود باشد. وقتی گفت نعم، سه ماه عده نگه می‌دارد. این عده‌اش را سه ماهه گفته. بعد از سه ماه این خِطبه می‌کند.

این روایت بحث‌های سندی دارد. بحث سندی‌اش را فردا صحبت می‌کنم. نکتة بحث این است شارع مقدس در اینجور مواردی که لااقل، این دو روایت مواردی بود که آن طرف طلاق علی غیر سنة داده. روایت سکونی به طور مطلق حکم کرده که شخصی که یک طلاقی داده اگر انسان برود از او سؤال کند که اطلقتَ امرأتک، آن بگوید نعم. شارع مقدس این را به منزلة طلاق قرار داده، خود همین را طلاق قرار داده، مانعی ندارد، چه مانعی دارد که شارع مقدس گفته باشد با اقرار مرد به طلاق مع وجود الشرایط. اسحاق بن عمار از او استفاده می‌شود که باید این شرایط هم موجود باشد. طهر غیر مواقعه باشد مع رجال شاهدان و امثال اینها باشد. از آن استفاده می‌شود کافی هست برای اینکه این واقع بشود. روایت سکونی هیچ مانعی ندارد که به این حمل کنیم اگر به این حمل کردیم اصلاً ربطی به بحث ما ندارد. بحث سر وقوع طلاق واقعی است. بحثمان این است که آیا ادعای طلاق ظاهراً مقبول می‌شود یا مقبول نمی‌شود. این روایت هیچ مانعی ندارد، شیخ طوسی هم به این فتوا داده، محقق به آن فتوا داده. علامه در خیلی از کتاب‌ها به این فتوا داده، ما هم از جهت سندی روایت سکونی را معتبر می‌دانیم و مانعی ندارد به آن اخذ بکنیم ولی ربطی به بحث ما ندارد. نکته‌های سندی دارد فردا انشاءالله.

شاگرد:

استاد: آن یک مرحلة دیگر است. قاعدة الزام. امام علیه السلام می‌خواهد یک راهی یاد بدهد که نیازی به قاعدة الزام هم نداشته باشد. با خیال راحت، شاید حمل بر استحباب بکنید. حمل به استحباب هم بشود معنایش این است که این اثر دارد.

شاگرد: انشاء نمی‌خواهد طلاق مگر ایقاع نیست؟

استاد: دلیل نداریم که حتماً باید انشاء باشد. ارتکاز این روایت بر خلافش است. شارع اِخبار به طلاق را کافی می‌داند. اِبراز ارادة نفسانی‌اش به طلاق را کافی می‌داند.

فقط روایت سکونی نیست، روایت عثمان بن عیسی هست، اسحاق بن عمار هست. روایت سومی هم اینجا وجود دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محد

پایان